



The Reflection of Death and Morbidity in Contemporary Fiction Iran (Based on Five Prominent Works)

SiavashRoostamiyan Sabzehkhani¹ | HojatolahGhMoniri^{2*} |
Mohammad Sadegh Tafazoli³

1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Borujerd Branch, Islamic Azad University, Borujerd, Iran. Email: siavashroostamiyan@gmail.com
2. Corresponding Author, Department of Persian Language and Literature, Borujerd Branch, Islamic Azad University, Boroujerd, Iran. Email: dr.h.moniri@iaub.ac.ir
3. Department of Persian Language and Literature, Boroujerd Branch, Islamic Azad University, Boroujerd, Iran. Email: m.tafazoli@iaub.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 04/12/2021

Received in revised form:
12/03/2022

Accepted: 14/03/2022

Keywords:

Thinking about death,

Contemporary story,

Psychological component,

Philosophical component,

Socio-cultural component.

ABSTRACT

This article is an attempt to study the question of death and how it is truly reflected in five prominent works of contemporary fiction published before the Islamic Revolution, including "The Madhouse" by Mohammad Ali Jamalzadeh, "The Blind Owl" by Sadegh Hedayat, "The Mourners of Bayal" by GholamHosseinSaedi, "The First Night of the Grave" by SadeghChoubak, and "Kelidar" by Mahmoud Dowlatbadi. Using the analytical-descriptive method, this study provides the readers with the perspectives of the mentioned writers toward the death and the world after it. These works have been studied based on four concepts including psychological, philosophical and cultural-historical, and it showed that "death" and "end of life" was one of the most important concerns of the writers in this era and even had a mainly negative reflection on their works. This reflection is much more originated in cultural and social concepts than others. Taking different point of view into consideration, it should be said that the concept of "death" in Kelidar has the same meaning as "martyrdom", and unlike other works.

Cite this article: Roostamiyan Sabzehkhani, S., Gh Moniri, H. & Tafazoli, M. (2022). The Reflection of Death and Morbidity in Contemporary Fiction Iran (Based on Five Prominent Works). *Research Journal in Narrative Literature*, 11(4), 65-84.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/rp.2022.7224.1469



بازتاب مرگ و مرگ اندیشی در ادبیات داستانی معاصر ایران (بر پایه پنج اثر برجسته)

سیاوش رستمیان سبزه‌خانی^۱ | حجت‌اله غ منیری^{۲*} | محمدصادق تفضلی^۳

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران.

رایانامه: siavashroostamiyan@gmail.com

۲. نویسنده مسئول، استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران.

رایانامه: dr.h.moniri@iaub.ac.ir

۳. استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد، ایران. رایانامه: m.tafazoli@iaub.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

جستار پیش‌رو با عنوان: بازتاب مرگ و مرگ اندیشی در ادبیات داستانی معاصر، به دنبال آن است تا

مقاله پژوهشی

با روش تحلیلی - توصیفی موضوع مرگ و چگونگی انعکاس آن را در پنج اثر برجسته داستانی

معاصر (تا پیش از انقلاب اسلامی) بررسی و از این طریق دیدگاه نویسندگان این آثار را درباره

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۱۳

مرگ و جهان پس از آن به خواننده ارائه نماید. پنج داستان انتخاب شده در این مقاله عبارت‌اند از:

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۱۲/۲۱

دارالمجانین اثر محمدعلی جمال‌زاده، بوف کور اثر صادق هدایت، عزاداران تبیل اثر غلامحسین

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۳

ساعدی، روز اول قبر اثر صادق چوبک و کلیدر اثر محمود دولت‌آبادی. در بررسی و واکاوی آثار

واژه‌های کلیدی:

یاد شده که در چهارچوب مؤلفه‌های: روان‌شناختی، فلسفی و فرهنگی - تاریخی انجام پذیرفت، آنچه

مرگ‌اندیشی،

به‌دست آمد عبارت است از: «مرگ» و «پایان زندگی» یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های اهل قلم در این

داستان معاصر،

عهد و عصر بوده، در نوشته‌های آنان عمدتاً بازبایی منفی داشته است. البته، این بازتاب بیش‌تر

مؤلفه روان‌شناختی،

برخاسته از دو مؤلفه فرهنگی و اجتماعی است تا مؤلفه‌های دیگر. در تفاوت بین این آثار نیز باید

مؤلفه فلسفی،

گفت: مفهوم «مرگ» در رمان کلیدر با «شهادت» گره خورده و - برخلاف چهار رمان دیگر - رنگی

مؤلفه فرهنگی - اجتماعی.

استناد: رستمیان سبزه‌خانی، سیاوش؛ غ منیری، حجت‌اله و تفضلی، محمدصادق (۱۴۰۱). بازتاب مرگ و مرگ‌اندیشی در ادبیات

داستانی معاصر ایران (بر پایه پنج اثر برجسته). پژوهشنامه ادبیات داستانی، ۱۱(۴)، ۶۵-۸۴.



حق مؤلف © نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه رازی

۱. پیشگفتار

آدمی از آغاز خلقت خود تا به امروز، همواره، با سه چالش فکری - فلسفی بزرگ و در عین حال جانکاه دست به گریبان بوده است. این سه چالش را، کوتاه و زیباتر از هر کس، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی به پرسش درآورده است: از کجا آمده‌ایم؟، آمدنمان بهر چه بوده است؟ و در نهایت به کجا خواهیم افتاد؟^۱ در این میان، البته «به کجا افتادن؟» که به مسأله «مرگ» و «نیستی» اشاره دارد، بیش از سؤال اول و دوم ذهن بشر را به خود مشغول داشته، - به تعبیر حضرت علی (ع) به‌عنوان بزرگ‌ترین اسرار^۲ - ذهن و ضمیر وی را در شکنجه آورده است.

این موضوع در حوزه فلسفی یا حتی کلامی، اغلب - به دلیل مبهم بودن - باعث رخوت و سرخوردگی آدمی بوده است؛ اما در محدوده ادب و هنر، خلاقیت و نوآفرینی‌های ذوقی بسیار و گونه‌گونی را برانگیخته، به طوری که بخش فراوانی از درون‌مایه‌های ادبی (شعر و داستان) را تشکیل داده، مضامین جذاب و تأمل‌برانگیزی را از خود به یادگار گذاشته است. به قول برخی صاحب‌نظران:

«اگر «بودن یا نبودن» مسأله اساسی: هملت شکسپیر، رباعیات خیام، ایلیاد و اودیسه هومر و آن همه تراژدی باشکوه در یونان نبود و قهرمان‌گیری - با ستیز انسان با سرنوشت خویش - رقم نمی‌خورد، آیا این دستاوردهای خلاق می‌توانست مردم جهان را اینگونه مجذوب خود کند؟ مرگ در زندگی همواره از آغاز در کانون آثار برجسته هنر و ادبیات جهان بوده است. شگفتی ندارد اگر نخستین کتابی که از تمدن‌های بزرگ باستانی به دست ما رسیده است، کتاب مردگان مصر و نخستین افسانه، افسانه «گیل‌گمش» بابلی می‌باشد که در تلاش و تکاپو برای یافتن گیاه جوانی و زندگانی جاوید بود و کهن‌ترین هراس و آرزویی که از انسان آن روزگاران شناخته‌ایم، هراس از مرگ و آرزوی نامیرایی باشد» (صنعتی، ۱۳۸۸: ۲).

مرگ و مرگ‌اندیشی همواره یکی از دغدغه‌های انسان - از عامی و عالم - بوده و هر یک از طبقات و گروه‌های روشنفکری، این مسأله را از جهات مختلف بررسی و تحلیل کرده‌اند. از این همه؛ اما ادبا و نویسندگان به دلیل حساسیت‌های منحصر به فرد و خاص شخصیتی که از آن برخوردارند، بیش از هر گروه و طبقه دیگر، موضوع را به تصویر کشیده، همچون آینه‌ای تمام‌نمای، بازتاب‌دهنده عقاید

۱. اشاره است به غزلی معروف - و البته منسوب - از مولانا با این مطلع:

روزها فکر من این است و همه شب سختم که چرا غافل از احوال دل خویشتم

۲. رجوع شود به: نهج‌البلاغه (۱۳۷۴)، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ هفتم. تهران: علمی - فرهنگی، کلمات قصار.

مختلف و گونه‌گون جامعه از طریق سروده و نوشته‌های خویش بوده‌اند. از همین رو با مطالعه آثار ادیبان (شاعران و نویسندگان) در هر جامعه‌ای، می‌توان به چگونگی نگرش مردمان آن جامعه - تحت تأثیر: فرهنگ، مذهب، محیط جغرافیایی و بیش از هر چیز دیگر شرایط سیاسی و اجتماعی تاریخی زمان مطالعه و تحقیق - پی برد و درباره آنان به قضاوت پرداخت.

درباره عنوان انتخابی این نوشتار، تحقیق یا تألیفی مستقل انجام نپذیرفته است؛ اما برخی از کتاب‌ها یا مقالات، یکی دو نمونه از جامعه پژوهشی آن را در موضوع یادشده بررسی کرده‌اند:

۱- صادق هدایت و هراس از مرگ، نوشته محمد صنعتی که در سال ۱۳۸۲ توسط نشر مرکز به چاپ دوم رسیده است. در این کتاب، نویسنده برجسته‌ترین اثر هدایت، (یعنی بوف کور) را بر مبنای آموزه‌های روان‌شناختی فروید و نماد و نشانه‌های داستان، تحلیل روانکاوانه کرده است.

۲- زندگی، عشق و مرگ از دیدگاه صادق هدایت، نوشته شاپور جورکش که سال ۱۳۷۸ توسط نشر آگه به چاپ دوم رسیده است. این کتاب نیز با بیان برخی نظرات روان‌شناختی درباره هدایت و آثار او، به تحلیل جزء به جزء داستان‌های هدایت پرداخته، در کنار «مرگ» به «عشق» و «زندگی» در مجموعه اندیشگی هدایت نیز نظر افکنده است.

۳- مقاله «بررسی مضمون مرگ در مجموعه داستانی عزاداران بیل اثر غلامحسین ساعدی»، نوشته محمدحسین خانمحمدی و عدالت دهقانپور. این مقاله در کنگره بین‌المللی زبان و ادبیات (دانشگاه فرهنگیان پردیس شهید مفتاح، شهر ری) ارائه و در همانجا در ۱۵ مهر ماه ۱۳۹۵ به چاپ رسیده است. نویسندگان با بررسی هشت داستان کوتاه از مجموعه عزاداران بیل، نه تنها مسأله مرگ که دیگر آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی منعکس شده در این داستان‌ها مانند: ترس، فساد، گرسنگی، بی‌پناهی، خرافه‌گرایی و ظلم و جور طبقه حاکم را نیز شایان توجه قرار داده‌اند.

همچنان که پیداست در میان تحقیقات اشاره‌شده، مرگ‌اندیشی و بازتاب آن در گستره آثار پنج نویسنده مطالعه و بررسی نشده است و دیگر آنکه رویکرد تحلیل حاضر (که عمدتاً رویکردی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است) با رویکرد دیگر نویسندگان (که ادبی یا روان‌شناختی است) تفاوت و تمایزی آشکار دارد.

۱-۱. پرسش‌های پژوهش

پرسش‌های پژوهش را می‌توان در این دو مورد خلاصه کرد:

۱. اندیشه «مرگ» و «جهان پس از آن» تا چه اندازه فضای داستان‌های فارسی معاصر (تا پیش از انقلاب) را از خود متأثر کرده است؟

۲. مرگ (و به دنبال آن زندگی) در جامعه پژوهشی این مقاله چگونه به تصویر درآمده‌اند؟

با توجه به پرسش‌های بالا، اهداف این تحقیق را می‌توان به ترتیب زیر ارائه داد:

الف - بررسی بازتاب «مرگ» و دغدغه‌های پس از آن» در داستان‌های معاصر ایران.

ب - تحلیل زوایای مختلف این موضوع، از منظر: روان‌شناختی، فلسفی، فرهنگی - اجتماعی زمان

نگارش آثار و دریافت تشابه یا تقابل‌های فکری و احتمالی میان نویسندگان انتخاب‌شده.

۲-۱. روش پژوهش

پژوهش حاضر با بررسی و مطالعه مرگ و مرگ‌اندیشی در حوزه داستان‌نویسی معاصر (و در محدوده جامعه پژوهشی این مقاله) به دنبال بازتاب این مسأله و چندوچون آن در میان این بخش از ادبیات ایران بوده است.

مرگ‌اندیشی و مرگ‌انگاری در ادبیات داستانی امروز ایران (تا پیش از انقلاب اسلامی) بیش از هر چیز تحت تأثیر شرایط تاریخی عصر و فضای سیاسی - اجتماعی حاکم بر جامعه آن روزگاران شکل گرفته و به قلم درآمده است؛ به این معنی که رویدادهایی چون: نهضت مشروطه و فرجام شوم آن، واقعه شهریور ۱۳۲۰ و تأثیرگذارتر از همه، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، احساسی آکنده از: سرخوردگی، ترس، بی‌اعتمادی، یأس و نومیدی و درنهایت پوچ‌گرایی در فضای رمان‌های دهه‌های (۲۰، ۳۰، ۴۰ و ۵۰) پراکنده به گونه‌ای که زندگی در کام اغلب نویسندگان این ادوار طعمی تلخ گرفت و به دنبال آن «مرگ» نیز، با رنگ‌های تیره‌وتار به تصویر درآمد.

باری، پژوهش پیش‌رو با انتخاب چند رمان برجسته از دوره‌های یادشده یعنی: *دارالمجانین* (از محمدعلی جمال‌زاده)، *بوف کور* (از صادق هدایت)، *روز اول قبر* (از صادق چوبک)، *عزاداران بیل* (از غلامحسین ساعدی) و *بالاخره کلیدر* (از محمود دولت‌آبادی)، بر آن شد تا به شیوه تحلیلی - توصیفی و استفاده از شیوه کتابخانه‌ای، ضمن بررسی فضای تاریخی و اجتماعی محدوده زمانی رمان‌های انتخابی، دیدگاه صاحبان این آثار را درباره «مرگ» و «جهان پس از مرگ» مطالعه کرده، همسویی یا غیرهمسویی بین این نویسندگان را - در زمینه یاد شده - به خواننده بنمایاند.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

برای بررسی و مطالعه موضوع این پژوهش یعنی: مرگ و مرگ‌اندیشی در داستان‌های معاصر ایران (در محدوده جامعه پژوهشی معرفی شده) با توجه به مؤلفه یا مداخله‌های: فرهنگی، اجتماعی، فلسفی و روان‌شناختی، چهارچوب زیر راهگشاست:

۲-۱. مرگ‌اندیشی تحت تأثیر مؤلفه روان‌شناختی

در بررسی موضوعی چون «مرگ» و «نیستی» - به عنوان رازآمیزترین و در عین حال دلهره‌آورترین پدیده هستی - بازخورد روحی و روانی انسان، به دور از اینکه مسأله در خصوص کدام شخص یا میان چه اشخاص یا اقوامی مطالعه می‌شود، به‌طور طبیعی و غریزی بازخوردی تدافعی و محافظه‌کارانه دارد. به‌طور طبیعی و غریزی به قول اخوان ثالث: «انسان، زندگی را دوست می‌دارد؛ مرگ را دشمن»^۱ و چنانچه کسی غیر از این بیندیشد، دیگران از او نخواهند پذیرفت. به همین دلیل بود که وقتی زیگموند فروید، غرایز انسان را به غرایز زندگی و مرگ تقسیم کرد و در تعریف غریزه مرگ، آن را «میل ناهشیار انسان به مردن»، دانست (دوان پی، شولتز و سیدنی الن شولتز، ۱۳۹۷: ۸۲)، این عقیده به شدت استهزا شد تا جایی که یک روانکاو نوشت:

«این مفهوم باید به زیاله‌دان تاریخ انداخته شود» ... و روانکاو دیگری اظهار داشت: «اگر فروید نابغه بود، در این صورت مطرح کردن غرایز مرگ، نمونه نابغه‌ای است که روزگار ناگواری داشته است» (همان).

علاوه بر آن، انسان هر چقدر که به مرحله میانسالی و کهولت نزدیک می‌شود، مرگ و ترک دنیا برای او قابل اعتنا و دغدغه‌آفرین تر می‌شود. بر همین اساس یونگ معتقد بود:

«تغییرات عمده در شخصیت، بین ۳۵ تا ۴۰ سالگی روی می‌دهند. این دوره میانسالی برای یونگ و شماری از بیمارانش، دوران بحران شخصی بود. در این دوره، مشکلات سازگاری جوانی حل شده‌اند. یک فرد ۴۰ ساله عادی در شغل، زندگی، زناشویی و جامعه جا افتاده است. یونگ پرسید چرا وقتی موفقیت به دست آمده است، بسیاری از افراد در این سن گرفتار احساس ناامیدی و بی‌پهلوگی می‌شوند؟ ... یونگ هرچه بیشتر این دوره را تحلیل

۱. اشاره است به شعر «چون سبوی تشنه»، آنجا که می‌گوید: چون سبوی تشنه کاندرا خواب بیند آب / واندر آب بیند سنگ / دوستان و دشمنان را می‌شناسم من / زندگی را دوست می‌دارم، مرگ را دشمن ...». به نقل از: حقوقی، محمد. (۱۳۹۸) شعر زمان ما ۲ (مهدی اخوان ثالث)، چاپ هجدهم. تهران: انتشارات نگاه، ص ۱۲۳.

کرد، بیشتر معتقد شد که این تغییرات اساسی در شخصیت، گریزناپذیر و همگانی هستند. میانسالی زمان طبیعی انتقال است که در آن، شخصیت دستخوش تغییرات ضروری و مفید می‌شود... (همان: ۱۶۶).

یونگ در ادامه خاطر نشان می‌کند:

«در نیمه اول زندگی، باید روی دنیای عینی واقعیت؛ یعنی تحصیلات، شغل و خانواده تمرکز کنیم. در مقابل، نیمه دوم زندگی باید صرف دنیای درونی و ذهنی شود... نگرش شخصیت باید از برون‌گرایی به درون‌گرایی جابه‌جا شود... تمایلات ما باید از مسائل مادی به مسائل معنوی، فلسفی و شهودی تغییر یابد (همان: ۱۶۶ و ۱۶۷).

البته، آدمی - از آغاز تا فرجام - چنانچه در مسیر یک زندگی طبیعی و نرم حرکت کرده باشد، در دوره میانسالی خودبه‌خود دچار یک دگردیسی روحی و روانی (از توجه و تمرکز به امور مادی و طبیعی، به امور غیرمادی و ماورای طبیعی) هر چند محدود و نامحسوس خواهد شد و به همین ترتیب هر چقدر از میانسالی به طرف پیری گام برمی‌دارد مشغله‌های وی ذهنی و تأملی تر می‌گردد. در همین جاست که مرگ‌اندیشی (و در اصل مرگ باوری) به‌عنوان یکی از تأملات ذهنی و روحی چهره می‌نماید و از میانسالی به بعد ذهن و ضمیر آدمی - به‌ویژه اندیشمندان و نویسندگان - را در تسخیر خود درمی‌آورد و لحظه به لحظه بر تن‌ها و جان‌ها لرزه می‌اندازد.

۲-۱-۱. بوف کور (از: صادق هدایت)

از میان پنج داستان جامعه پژوهشی این مقاله، بوف کور بیش از دیگر داستان‌ها در زمینه مرگ - در ابعاد مختلف - جای بحث و بررسی دارد. از همین رو با این رمان آغاز می‌کنیم.

مرگ و زندگی در بوف کور هر دو - با جلوه‌های گونه‌گون - حضور دارند؛ اما این مرگ است که

در جدال با عشق و زندگی غالب آمده، امید و زندگانی را به محاق می‌برد:

«تنها مرگ است که دروغ نمی‌گوید. حضور مرگ همه موهومات را نیست و نابود می‌کند.

ما بچه مرگ هستیم و مرگ است که ما را از فریب‌های زندگی نجات می‌دهد و در ته

زندگی، اوست که ما را صدا می‌زند و به سوی خودش می‌خواند» (هدایت، ۱۳۸۳: ۹۴).

مرگ در این کتاب نه تنها یکی از روزمرگی‌ترین افکار راوی است، بلکه در خواب نیز دست از او

برنداشته، رؤیاهای وی را به کابوس تبدیل کرده است:

«چشم‌هایم که بسته شد دیدم در میدان محمدیه بودم. دار بلندی بر پا کرده بودند و پیرمرد

خنزر پنزری جلو اطافم را به چوبه دار آویخته بودند. چند نفر داروغه مست، پای دار شراب می‌خوردند. مادر زخم با صورت برافروخته، با صورتی که در واقع اوقات تلخی زخم حالا می‌بینیم که رنگ لبش می‌پرد و چشم‌هایش گرد و وحشت‌زده می‌شود، دست مرا می‌کشید؛ از میان مردم رد می‌کرد و به میرغضب که لباس سرخ پوشیده بود نشان می‌داد و گفت: «اینم دار بزین!». من هراسان از خواب پریدم» (همان: ۷۷).

۲-۱-۲. روز اول قبر (از: صادق چوبک)

در داستان *روز اول قبر*، راوی (که در اینجا سوم شخص است)، همچون راوی داستان *بوف کور*، از یاد مرگ در هراس است و این موضوع را با فرافکنی به شخصیت «حاجی» - که همواره از فکر مرگ مثل شمع در حال آب شدن است - این گونه شرح می‌دهد:

«خان ناظر، پیشکار خانه‌زاد حاجی، با اندام باریک و چهره استخوانی تاسیده و آب زیرگاه، آهسته‌آهسته و تعظیم‌کنان، سروکله‌اش از تو فرند باغ پیدا شد و آمد تا نزدیکی حاجی رسید و آنجا تعظیم بلندی کرد و دست به سینه، بغل دست او ایستاد: قربان مقبره تموم شده چه وقت تشریف فرما می‌شین؟ ناگهان حاجی به او پرید و پرخاش‌کنان گفت: مرتیکه پدر سوخته این چه جور حرف زدنه؟ یعنی میگی کی می‌میرم و منو اونجا بیارن؟... حاجی رویش را از او برگرداند و به گل چای انداخت و گفت: به عمره که فکر این قبر منو مته شمع آب کرده؛ اما تو آسوده و بی‌خیال روی یه دونه پات واسادی و از هیچ جا خبر نداری... حالا باید برم ببینم اون هلفدونی چه جور جهنم دره‌ایه» (چوبک، ۱۳۸۴: ۵-۱۴).

۲-۱-۳. عزاداران بیل (از: غلامحسین ساعدی)

در میان نویسندگان این جستار، نزدیک‌ترین نویسنده به صادق هدایت در مرگ‌اندیشی و مرگ‌هراسی، شاید ساعدی باشد - به‌ویژه با آنچه در *عزاداران بیل* شاهد آن هستیم؛ تا جایی که برخی از محققان در این باره گفته‌اند:

«اگر ساعدی را راوی مرگ بنامیم به بیراهه نرفته‌ایم. نام عزاداران بیل گویای تمام مسأله است» (خانمحمادی و دهقانپور، ۱۳۹۵: ۱۱).

در کل، ساعدی در ساختن فضای ترسناک و آکنده از اضطراب و وحشت از مرگ، مهارت ویژه‌ای دارد و در آثار خویش از موضوعات و مضامینی استفاده می‌کند که نیمه ترسناک زندگی را نمایان می‌سازد:

«این مضامین هراس‌انگیز و غریب که جنبه‌های تمثیلی و رمز و رازگونه و نمادین نیز به

خود می‌گیرند، در آثار ساعدی بیش از آن حدی است که در زندگی واقعی امکان وقوع و خودنمایی داشته باشند» (میرصادقی، ۱۳۶۰: ۱۹۳ - ۱۹۴).

به حرف‌های «ننه‌خانم» و فضای به تصویر درآمده در این بخش از داستان توجه کنید: «ننه‌خانم گفت: اینارو می‌بینی! خم شد و تکه‌های پوسیده کهنه را که باد با خود آورده و همه جا را پاشیده بود نشان داد. ننه فاطمه گفت: مثل اینکه از یه قبرستون رد شده و اینا رو با خود آورده و در حالی که از وحشت می‌لرزید نشست روی سنگ سیاه مرده‌شوری و تکیه داد به درخت بید» (ساعدی، ۱۳۴۹: ۶۶).

در داستان‌های دارالمجانین (محمدعلی جمال‌زاده) و کلیدر (محمود دولت‌آبادی) نشانه‌های نیرومندی که بر افسردگی راوی داستان یا شخصیت‌ها در توجه بیش از اندازه و غیرمعمول به «مرگ» باشد، دیده نمی‌شود در عوض آنچه در این خصوص قابل مشاهده است دلایل فلسفی یا اجتماعی است.

۲-۲. مرگ‌اندیشی تحت تأثیر مؤلفه جهان‌بینی (فلسفه)

در بررسی آثار داستانی معاصر - از جمله پنج اثر انتخاب‌شده در این مقاله - آنچه از منظر فلسفی و هستی‌شناسی در مسأله مرگ‌اندیشی (در معنای مرگ‌هراسی) می‌توان گفت، همان است که ابن‌سینا در رساله شفا من خوف الموت خود، به دست داده است. ابن‌سینا در این رساله، عوامل هراس یا دلمشغولی از مرگ را چنین برمی‌شمارد:

۱- انسان نمی‌داند حقیقت مرگ چیست؟ ۲- او نمی‌داند نفس پس از مرگ به کجا می‌رود؟ ۳- او گمان می‌کند وقتی بدن او تجزیه می‌شود و از بین می‌رود، نفس او نیز نابود می‌شود در حالی که در عالم بعد باقی خواهد ماند. ۴- ترس او حاصل جهل نسبت به بقاء نفس و کیفیت اعاده نفس است. ۵- گمان می‌کند مرگ همراه رنج و درد عظیمی است و این درد به کلی با دردهای زندگی متفاوت است. ۶- ترس به جهت عقوبتی است که بعد از مرگ برای اوست. ۷- ترس به جهت تحیر از این امر است که نمی‌داند پس از مرگ برای او (و بازماندگانش) چه اتفاقی خواهد افتاد؟ یا تأسف او بر مال و ثروتی است که از خود باقی خواهد گذاشت» (ابن‌سینا، ۱۴۰۰ هـ. ق: ۳۳۹ و ۳۴۰).

و جولیان یانگ، در کتاب خود، مرگ و اصالت، آنجا که این موضوع را در اندیشه‌های هایدگر دنبال می‌کند، هراس از مرگ را از آن انسان‌های غیراصیل می‌داند؛ اصالت در اینجا، البته، نژاد یا دومان افراد نیست، بلکه آنچنان که خواهیم دید، منظور کیفیت زندگی است:

«دازاین (انسان) غیراصیل از آری گفتن به مرگ عاجز است و دازاین اصیل در مقابل آن، زندگی خود را با اصالت می‌زید. رویارویی با مرگ، اصیل عمل کردن است. اصیل عمل کردن مربوط به محتوای زندگی نیست، بلکه مربوط به شیوه زندگی است» (یانگ، ۱۳۸۸: ۲۹۶).

باری؛ پوچ‌گرایی، گوانه‌ای تفکر است که ریشه در عوامل متعددی چون: ماده‌گرایی، لذت‌جویی، بی‌هدفی، شکست‌های فردی یا اجتماعی، مرگ‌اندیشی مفرط و... دارد. در حقیقت زمانی که انسان با مرگ همه چیز را تمام شده تلقی می‌کند، یأس و ناامیدی همه وجودش را در بر می‌گیرد و زندگی برای او عبث و بی‌ارزش می‌شود.

برخی پوچ‌گرایی و نیهیلیسم را یکسان می‌بینند؛ اما آنچنان که خواهیم دید، این دو اصطلاح متفاوت از یکدیگرند. پوچ‌گرایی بیشتر جنبه روان‌شناختی دارد به این معنی که در نگاه شخص پوچ‌گرا، همه اهداف و ارزش‌ها سقوط می‌کند و او گاه اقدام به خودکشی می‌نماید؛ چون هیچ امید و انگیزه‌ای برای زنده ماندن ندارد. البته همواره هم این چنین نیست و بنا به نظر بعضی از صاحبان اندیشه - و بنا به این عقیده مشهور که شک مقدمه یقین است - در برخی مواقع، پوچی و رسیدن به بن‌بست فکری، سرآغاز آشنایی آدمی با سعادت و خوشبختی می‌شود. آلبر کامو بر این باور بود که:

«هنگامی که آدمی به پوچی پی می‌برد، در صدد نگارش آیین خوشبختی برمی‌آید... اگر بگوئیم سعادت مولود کشف پوچی است اشتباه نکرده‌ایم؛ زیرا گاهی احساس پوچی زائیده خوشبختی است» (۱۳۴۹: ۷۰).

ولی در نیهیلیسم اساساً ارزش و یا هدفی قابل تصور نیست و نیهیلیست کسی است که به هیچ اصلی و هیچ ارزش متافیزیکی ایمان ندارد. نیهیلیسم: «بیان بی‌ارزش شدن تمامی ارزش‌هاست» (غفوری، ۱۳۷۹: ۳۹).

۲-۲-۱. پوچ‌گرایی و پوچ‌نگاری در بوف کور

بر پایه آنچه در تفاوت نیهیلیسم (ناباوری) و پوچ‌گرایی دیدیم، با استناد به برخی گزاره‌های بوف کور درباره زندگی و مرگ، به سختی می‌توان هدایت را نیهیلیسم دانست؛ او بیشتر تمایلات پوچ‌گرایی و پوچ‌نگاری دارد. این جمله‌های آغازین کتاب را بخوانیم:

«در زندگی زخم‌هایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا می‌خورد و می‌تراشد. این دردها را نمی‌شود به کسی اظهار کرد، چون عموماً عادت دارند که این دردهای باورنکردنی

را جزو اتفاقات و پیشامدهای نادر و عجیب بشمارند و اگر کسی بگوید یا بنویسد، مردم بر سبیل عقاید جاری و عقاید خودشان سعی می‌کنند آن را با لبخند شکاک و تمسخرآمیز تلقی بکنند؛ زیرا بشر هنوز چاره و دوی برایش پیدا نکرده، تنها داروی آن فراموشی به توسط شراب و خواب مصنوعی به وسیله افیون و مواد مخدر است؛ ولی افسوس که تأثیر این گونه داروها موقت است و به جای تسکین، پس از مدتی بر شدت درد می‌افزاید» (هدایت، ۱۳۸۳: ۹).

در اینجا ممکن است گفته شود، دردها و زخم‌هایی که هدایت به آنها اشاره دارد، لزوماً دغدغه‌های فکری یا تأملات فلسفی نیستند؛ اما وقتی در ادامه می‌خوانیم:

«آیا روزی به اسرار این اتفاقات ماوراء الطبیعی، این انعکاس سایه روح که در حالت اغماء و برزخ بین خواب و بیداری جلوه می‌کند، کسی پی خواهد برد؟» (همان صفحه) و نویسنده برای آنکه منظور خود را از «دردهای مگو» روشن سازد به شرح یکی از پیشامدهای خود (که در واقع داستان بوف کور را شکل می‌دهد) می‌پردازد، با این حال، شرح ماجرای یک رویداد سوررئالیستی، فلسفی بودن لاقلاً بخشی از این دردها را نفی نمی‌کند.

هدایت آنگاه در بیان علت نوشتن از این دردها می‌گوید:

«این احتیاج نوشتن بود که برایم یک جور وظیفه اجباری شده بود. می‌خواستم این دیوی که مدت‌ها بود درون مرا شکنجه می‌کرد بیرون بکشم. می‌خواستم دل‌پُری خود را روی کاغذ بیاورم» (همان: ۴۹).

اما این دیوی که درون نویسنده را شکنجه می‌داده و می‌خواسته با گفتن و نوشتن از آن عقده‌گشایی کند چه بوده است؟

به نظر می‌رسد آن دیو، نه پشت پا زدن به ایمان و اعتراف به بی‌اعتقادی خود، بلکه خلاص شدن از عقده‌هایی چون: خشم، بغض، رشک، انتقام و یا چیزی شبیه به آنها باشد:

«اضطراب و هیجان درونی او [هدایت] برای بیرون‌راندن دیو شکنجه‌گر درون است؛ دیو خشم و بغض، شاید رشک و انتقام یا ... مرگ! که او را از درون شکنجه می‌کند و یا می‌خورد و می‌تراشد. این «وظیفه اجباری» به نوشتن، یادآور «تکرار اجباری» است که فروید در آن تقابل «لذت - بی‌لذتی» یا «غریزه زندگی و غریزه مرگ» را می‌دید» (صنعتی، ۱۳۸۲: ۳۶).

در همین رابطه - پوچ‌گرایی به جای نیهیلیسم در هدایت - شریعتی نیز سخن قابل تأملی دارد که

هرچند قدری تند و گزنده است؛ اما به هر حال شنیدنی است. او می‌نویسد:

«دلهره فلسفی هدایت، ناشی از رفاه است. رفاه یک پوچی است، پوچی معنی ندارد. زندگی‌اش هدف و معنی ندارد، کسی که رفاه دارد برخوردار از واقعیتی است که خود در انجام آن واقعیت هیچ سهمی ندارد، دیگری کار می‌کند و او می‌خورد که این یک امر منطقی نیست. بنابراین رفاهی که دارد پوچ است (جامعه رفاه ندارد و او دارد) ... بعد صادق هدایت برمی‌گردد به کافکا و مسخ‌شدن آدمی را می‌نویسد و می‌بیند که آن خلاً را با هیچ چیز نمی‌تواند پر کند، مگر با خاتمه‌دادن به زندگی‌اش که در همه ابعاد پوچ است» (۱۳۶۸: ۸۲).

۲-۲-۲. نیهیلیسم و عزاداران بیل

در مقایسه با بوف کور، داستان‌های کوتاه ساعدی، در مجموعه عزاداران بیل، بیشتر گرایش به نیهیلیسم دارد؛ اگرچه پوچی و عبث‌گرایی که ناشی از ابعاد شخصیتی (روحي - روانی) و عوامل اجتماعی است، در خصوص این نویسنده، همچنان، در صدر است. بنابراین در خصوص اظهاراتی مثل اینکه ساعدی را یکسره ماتریالیست دانسته، بایستی با تأمل تر نگریست:

«نگاه ساعدی به مرگ، نگاهی ماتریالیستی است. او اگرچه به شیوه‌ای بیمارگونه مفتون اندیشه مرگ است؛ اما در عین حال شدیداً از آن می‌هراسد. مبنای فلسفی رویکرد ساعدی به مرگ، ماتریالیستی است و مرگ را پایانی تاریک برای بودن امروز و نابودی کامل حیات می‌داند» (زرشناس، ۱۳۸۷: ۴۲).

در این باره، به نظر می‌رسد سعادت‌نی‌ا و فولادی سپهر، بهتر از زرشناس در باب مرگ‌اندیشی ساعدی - از زاویه فلسفی - به قضاوت نشسته‌اند:

«در داستان‌های ساعدی، مرگ‌اندیشی، رسیدن به پوچی و بطالت زندگی و... هیچ‌یک از ژرفای فلسفی خاصی برخوردار نیستند، بلکه زائیده تحولات اجتماع دوران نویسنده‌اند... و شخصیت‌های داستان‌ها در مسیری ابتدایی و سطحی به چنین مؤلفه‌هایی دست می‌یابند» (سعادت‌نی‌ا و فولادی، ۱۳۹۹: ۷۶).

نگاه طنزآلود ساعدی به باورهای دینی و فرهنگی مردم هم - مانند هدایت - متأثر از باورهای خرافی حاکم بر جامعه آن روز و نیز مخالفت با این باورها و سعی در اصلاح آنها از سوی طبقه روشنفکر است و نه بی‌اعتقادی به خداوند و عالم آخرت.

۲-۲-۳. ناتورالیسم و روز اول قبر

از آنجا که اساساً چوبک نماینده سبک ناتورالیسم در داستان نویسی معاصر ایران به شمار می آید، طبیعتاً چهره‌ای هم که از مرگ ترسیم کرده - چونان زندگی - چهره‌ای زیبا و دلنشین نیست. «حاجی» (که انتخاب این نام برای شخصیت اصلی داستان خالی از طنز نیست)، در یکی از گفت‌وگوهای خویش، «زندگی» را آکنده از شکنجه دانسته که در نهایت با تودهنی «مرگ» پایان می‌پذیرد. حاجی از این نیز فراتر رفته و مرگ را «توهین بزرگ» به انسان معرفی می‌کند:

«راسی راسی مثل اینکه باید رفت. تا حالا خیال نمی‌کردم اینقلده جلدی باشه. فایده این زندگی چی بود؟ من که دلم نمی‌خواد بمیرم و مٹ سگ این تو چالم کنن. این چه وضعیه که به زندگی پر از شکنجه که سرتاسرش هول مرگ اونو به ما جهنم کرده، آخرش به یه همچو توهینی تموم بشه که بمیریم؟ توهین از مرگ بالاتر چیه؟» (چوبک، ۱۳۸۴: ۹۷ - ۹۸).

در جایی دیگر - یعنی پیش از این - نیز حاجی گفته بود:

«یه عمره که فکر این قبر منو مٹ شمع آب کرده؛ اما تو آسوده و بی‌خیال روی یه دونه پات و اسادی و از هیچ جا خبر نداری... حالا باید برم ببینم اون هلفدونی چه جور جهنم دره‌ایه» (همان: ۸۵).

۲-۲-۴. بهره‌مندی انسان از آثار نیک، پس از مرگ در دارالمجانین

دیدگاه فلسفی جمال‌زاده، درباره مرگ و حیات پس از آن را، بهتر و بیشتر از هر جا، در قسمت گفت‌وگوی او با مسیو یا همان هدایتعلی خان که به‌طور خیالی در دارالمجانین ترتیب داده است، می‌توان مشاهده کرد. در این گفت‌وگو جمال‌زاده از هدایتعلی خان می‌خواهد: حالا که فراغتی هست، سرگذشت و افکار خودش را - با زبان شیرین و دلنشینی که دارد - بنویسد تا هم اسباب سرگرمی وی باشد و هم یادگاری ارزنده. و در پاسخ وقتی از هدایتعلی خان می‌شنود: بعد از آنکه ما مردیم چه اهمیتی دارد که یادگار ما را چه کسی بخواند یا نخواند؟ به‌طور کنایی به وی می‌گوید: در این صورت پس چرا این همه قلم فرسایی کرده‌ای...؟ که این پرسش دلالت بر اعتقاد راوی (جمال‌زاده) به ماندگاری نام و یاد نیک در جهان و در نتیجه بهره‌مندی انسان از آثار نیک خود در آن جهان دارد. اینک بخشی از آن گفت‌وگو:

«یک روز که سر دماغ بود در بین صحبت گفتم حالا که عدو سبب خیر شده است و در اینجا فراغتی داری چرا سرگذشت و افکارت را نمی‌نویسی که هم اسباب سرگرمی خودت

باشد و هم یادگار خوبی از تو باقی ماند؟ گفت: اینقدر مزخرفات نوشته‌ام که اگر یکجا جمع شود پنج برابر مثنوی می‌شود... کی حوصله دارد اینها را جمع کند. وانگهی بعد از آنکه ما مردیم چه اهمیتی دارد که یادگار موهوم ما در کله یک دسته میکروب که روی زمین می‌غلطند بماند یا نه؟ و از کار ما دیگران کیف ببرند یا نبرند؟... گفتیم: ... ولی شاید چیزهایی که نوشته‌ای به درد کسی بخورد و بتوانی از این راه خدمتی به مردم و جامعه بکنی. گفت: اصلاً من از کسانی که مبتلا به جنون خدمت به جامعه هستند و به قول فرنگی گرفتار جنون^۱ می‌باشند، بدم می‌آید وانگهی من خود را از آن پرنده‌ای که در تاریکی شب‌ها ناله می‌کند سرگشته‌تر و آواره‌تر حس می‌کنم. با این حال چه راهی می‌توانم جلوی پای دیگران بگذارم؟... پرسیدم: در این صورت پس چرا این همه چیز نوشته‌ای؟ گفت: من اگر چیزی نوشته‌ام فقط برای احتیاج نوشتن بوده، محتاج بوده‌ام که افکار خود را به موجود خیالی خودم، سایه خودم، ارتباط بدهم. از طرف دیگر فکر می‌کنم شاید بشود از این راه قدری خودم را بشناسم، چون می‌ترسم فردا بمیرم و هنوز خود را نشناخته باشم» (جمال‌زاده، ۱۳۳۳: ۱۲۲ و ۱۲۳).

۲-۲-۵. مرگ آرمانی در کلیدر (از: محمود دولت‌آبادی)

مرگ‌اندیشی - از منظر جهان‌بینی و فلسفه - در کلیدر دولت‌آبادی نسبت به چهار داستان پیش، رنگ و بویی متفاوت دارد. البته مرگ و نیستی در این رمان تاریخی، بیشتر از زاویه آرمانی (کشته‌شدن در راه احیای حق) شایان توجه و ستایش قرار گرفته است. به سخن دیگر - به جز داستان‌های کوتاه و تسلسل‌وار عزاداران بیکل که در جاهایی به «مرگ آرمانی» اشاراتی ستایش‌آمیز داشته - زمینه داستان‌های: بوف کور، روز اول قبر و دارالمجانین مجالی برای طرح مسائل اعتقادی یا آرمانی و در نتیجه کشته‌شدن در راه حق، به وجود نیآورده است، اگر چه این نوع مرگ - به تعمد یا تسامح - اساساً در دیگر داستان‌های این نویسندگان نیز مغفول مانده است.

در داستان کلیدر، زمانی که «گل محمد» گام در میدان مبارزه می‌نهد، انگیزه خود را برای «ستار»

این گونه شرح می‌دهد:

«من در کشته‌شدن خودم نجات زندگی‌ام را طلب می‌کنم... اما این را بدان که من هم در مرگ دنبال نجات زندگی‌ام هستم! ... کشته‌شدن برای من دنباله راه و کاری است که در

پیش گفته‌ام... من در کشته شدن خود نجات زندگی‌ام را طلب می‌کنم» (دولت‌آبادی، ۱۳۷۴: ج ۱: ۲۵۷۴).

در جای دیگر، بلقیس در خصوص مرگ علی هراتی می‌گوید:

«تا کی می‌خواهی همین‌طور میان محله راه بروی و در مرگ شوی اولت، چا بیٹی بخوانی؟ خوبه که روی نالی ناخوش نموده؛ در جنگ اینجور مرگ برای مرد است دیگر!» (همان: ۴۷).

۲-۳. مرگ‌اندیشی تحت تأثیر مؤلفه اجتماعی - سیاسی

مرگ و مرگ‌اندیشی و کیفیت برخورد منفی با این موضوع، در گستره ادبیات داستانی معاصر، پیش و بیش از هر مؤلفه دیگری تحت تأثیر شرایط اجتماعی یا سیاسی وقت بوده، عواملی چون شکست مشروطه، وقایع شهریور ۱۳۲۰ و این اواخر: کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (که منجر به سقوط دولت مردمی محمد مصدق شد) به شدت موجب تزریق احساس یأس و ناامیدی، ترس، پوچ‌گرایی و... در شریان‌های پیکر داستان‌های این دوران تا پایان دهه چهل می‌باشد، به گونه‌ای که اگر این رویدادهای ناگوار - یکی پس از دیگری - در تاریخ فرهنگ و ادبیات دوره‌های بیان‌شده بازتاب نمی‌یافت، بی‌هیچ تردیدی سیمای مرگ تا این مقدار سیاه و دهشتناک به تصویر در نمی‌آمد. بنابراین آنچه مرگ را در این عهد «پایان همه چیز» نشان داده و حتی در قلم برخی نویسندگان بر این «پایان» اظهار امیدواری شده، در حقیقت معلول زندگی سراسر فلاکت باری است که بر فضای جامعه سایه‌انداز بوده است.

البته در این میان، نویسندگانی - مانند دولت‌آبادی - که از شخصیتی آرمانی برخوردار است، آثار خود را رنگ اجتماعی و انقلابی داده، با آمیختگی این داستان‌ها با اهداف آرمان‌گرایانه، «زندگی» و «مرگ» را از زیر دست و پای فلسفه‌های نیهیلیستی و نیز احساسات و عواطف پوچ‌رهای بخشیده است و از این راستا، خواننده را با مرگی به نام «شهادت» آشتی می‌دهد.

بخش‌هایی از داستان‌های محدوده این تحقیق که در ذیل از نظر خواهد گذشت، نشان می‌دهد حتی پوچ‌اندیش‌ترین نویسندگان دهه‌های یادشده، چهره مرگ را زیر سایه زندگی تیره و تباه شخصی یا اجتماعی آن عهد به تماشا نشسته‌اند تا تحت تأثیر فلسفه‌های هیچ‌انگاری. به بیان ویل دورانت: «اگر کسی خوب زندگی کرده باشد و عشق را به تمام و کمال دریافته باشد و عصاره و پختگی تجربه را چشیده باشد، مرگش تا اندازه‌ای با خرسندی و رضایت صورت گیرد و صحنه را برای بازی بهتری خالی کند» (ویل دورانت، ۱۳۹۷: ۴۶۸).

۲-۳-۱. مرگ و مرگ‌اندیشی در بوف کور

هدایت تحت تأثیر دلزدگی از زندگی فردی و اجتماعی (و جامعه فلاکت‌زده آن روزگاران) می‌نویسد:

«تنها چیزی که از من دلجویی می‌کرد، امید نیستی پس از مرگ بود. فکر زندگی دوباره مرا می‌ترسانید و خسته می‌کرد. من هنوز به این دنیایی که در آن زندگی می‌کردم انس نگرفته بودم، دنیای دیگر به چه درد من می‌خورد؟» (هدایت، ۱۳۸۳: ۹۴).

نمونه دیگر:

«در زندگی زخم‌هایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا می‌خورد و می‌تراشد. این دردها را نمی‌شود به کسی اظهار کرد، چون عموماً عادت دارند که این دردهای باور نکردنی را جزو اتفاقات و پیشامدهای نادر و عجیب بشمارند و اگر کسی بگوید یا بنویسد، مردم بر سبیل عقاید جاری و عقاید خودشان سعی می‌کنند آن را با لبخند شکاک و تمسخرآمیز تلقی بکنند؛ زیرا بشر هنوز چاره و دوايي برایش پیدا نکرده، تنها داروی آن فراموشی به توسط شراب و خواب مصنوعی به وسیله افیون و مواد مخدر است... من فقط به شرح یکی از این پیشامدها می‌پردازم که برای خودم اتفاق افتاده و به قدری مرا تکان داده که هرگز فراموش نخواهم کرد و نشان شوم آن تا زنده‌ام... زندگی مرا زهرآلود خواهد کرد» (همان: ۹ - ۱۰).

همچنین:

«حس می‌کردم که این دنیا برای من نبود، برای یک دسته آدم‌های بی‌حیا، پررو، گدامنش، معلومات فروش، چاروا دار و چشم و دل گرسنه بود. برای کسانی که به فراخور دنیا آفریده شده بودند و از زورمندان زمین و آسمان، مثل سگ گرسنه جلو دکان قصابی که برای یک تکه لته دم می‌جنبانند، گدایی می‌کردند و تملق می‌گفتند» (همان: ۹۸).

وقتی همین دو سه بند بالا از بوف کور را به هم مربوط می‌کنیم، می‌رسیم به نظراتی مثل این: «بوف کور از تاریکی‌ها و تلخی‌های روح هدایت تراوش کرده است، گرچه این اثر، به عنوان سند محکومیت جامعه مبتدل عصر، مبین عظمت روح کسی است که در آن محیط خفقان‌آور رنج کشیده است» (احسان طبری، به نقل از: جورکش، ۱۳۷۸: ۲۹).

و یا محمدعلی کاتوزیان با آرمانی خواندن شخصیت هدایت، در مقام دفاع از او برآمده، می‌گوید:

«رجاله‌ها فقط مردمان تبهکار و فاسد نیستند، بلکه همه «مردمان معمولی» یعنی همه آنهایی که با نقض‌ها و محدودیت‌ها و نابسامانی‌ها و بی‌انضباطی‌ها و بی‌عدالتی‌های این جهان کنار

می‌آیند و در نتیجه در تداوم آن ضعف‌ها و بی‌عدالتی سهمیم و شریک می‌شویم، در ردهٔ رجاله‌ها قرار می‌گیرند. این الزاماً دلیل آن نیست که راوی [بوف کور] همه مردم را - جز خودش - رجاله می‌داند؛ اما روشن است که هر کس آرمان‌های بشری را در عمل پاس نمی‌دارد و در نتیجه، مانند خود راوی بهای سنگین و کشندهٔ آن را نمی‌پردازد، از جرگهٔ رجاله‌هاست» (همان: ۵۳).

۲-۳-۲. تأثیر فضای سیاسی در عزاداران تبیل

عمدهٔ صاحب‌نظران دربارهٔ غلامحسین ساعدی (و عزاداران تبیل) بر این عقیده‌اند که:

«... مسلّم آن است که داستان‌های او عمدتاً ترس‌ها و هراس‌های مبهم، گرفتاری‌ها و مشکلات روانی آدم‌ها، تنزل روابط انسانی، افسردگی و نومیدی و تا حدودی مرگ را به نمایش می‌گذارد. ساعدی از جمله داستان‌نویسانی است که به شدت از فضای سیاسی زمانش تأثیر پذیرفته است؛ از همین روست که داستان‌های او جامعه‌ای بحران‌زده، بیمار، سرگردان، مسخ‌شده و تهی از ارزش‌های انسانی را تصویر می‌کنند. فضای وحشتناک و تیره‌وتار داستان‌ها، بازتابی از تیرگی و اختناق حاکم بر جامعه است... در داستان‌های ساعدی؛ مرگ‌اندیشی، رسیدن به پوچی و بطالت زندگی و... هیچ‌یک از ژرفای فلسفی خاصی برخوردار نیستند، بلکه زائیدهٔ تحولات اجتماع دوران نویسنده‌اند و شخصیت‌های داستان‌ها در مسیری ابتدایی و سطحی به چنین مؤلفه‌هایی دست می‌یابند» (سعادت‌نیا و فولادی سپهر، ۱۳۹۹: ۶۱ و ۶۷).

از طرف دیگر، ساعدی هم مانند دولت‌آبادی برای مقابله با فساد و جور دستگاه حاکمه - البته نه با آن گستره از درون‌مایهٔ مبارزاتی و آرمانی که در آثار دولت‌آبادی شاهد آن هستیم، بلکه گاه به گاه - با خلق شخصیت‌هایی که اهل مبارزه و رویارویی با استبداد هستند، به تعریفی خاص (آرمانگرایانه) از «زندگی» و به دنبال آن «مرگ» دست می‌یازد:

«شخصیت ساعدی آدم‌های محروم، بی‌پناه و شکست‌خورده‌ای هستند که در برابر زور، خشمشان را فرو می‌خورند و دم بر نمی‌آورند. نقطهٔ مقابل شخصیت‌های داستان عزاداران تبیل، مردمی هستند که در داستان «سایه به سایه» حضور دارند. در این داستان خواننده با مردم تیره‌روزی روبه‌رو می‌شود که سرانجام ترس را به یک سو می‌نهند و در برابر مأموران امنیتی به مبارزه برمی‌خیزند» (خانمحمدی و دهقانپور، ۱۳۹۵: ۳).

در اثبات ادعاهای بالا کافی است نظری بیفکنیم به گوشه‌ای از گفت‌وگوی «ننه‌خانم» با «مشدی

ریحان» که می‌گوید: قحطی و گرسنگی و مریضی و ترس از مردن کم بود، دزدی از روستاهای همجوار (برای زنده ماندن) هم به آن افزوده شد.

«مشدی ریحان گفت: مشدی جبار او مله بره پوروس، مرغ دزدی! بهش گفتم که: تو هم باهات میری... ننه‌خانم گفت: می‌بینی چه خاکی سرمون شده؟ قحطی و گرسنگی یک طرف و این بلائی تازه هم یک طرف» (ساعدی، ۱۳۴۹: ۲۱).

۲-۳-۳. تأثیر فضای اجتماعی و فرهنگی در دارالمجانین

در نوشته‌های جمال‌زاده - در دارالمجانین - هم آنگونه که گفتیم بی‌اعتقادی نسبت به جهان پس از مرگ دیده نمی‌شود، بلکه آنچه پوچ و ناگوار ترسیم گردیده، دنیایی است که برخی انسان‌ها در آن مشغول بازی‌های کودکانه و بعضی دیگر با ریاکاری در حال گول‌زدن خود و دیگران هستند:

«زندگی زندانی است با زندانی‌های گوناگون. بعضی‌ها به دیوار زندان صورتک می‌کشند و با آن خودشان را سرگرم می‌کنند... ولی اصل کار این است که باید خودمان را گول بزنیم؛ ولی وقتی می‌رسد که آدم از گول‌زدن خودش هم خسته می‌شود. آیا سرتاسر زندگی یک قصه مضحک، یک مثل باورنکردنی و احمقانه نیست؟... نمی‌دانم روی زندگی چه امید و انتظار داریم؟ فقط با یک مشت افسانه خودمان را گول می‌زنیم... زندگی با خونسردی و بی‌اعتنایی، صورتک هر کسی را به خودش ظاهر می‌سازد. گویا هر کس چندین صورتک با خودش دارد... ولی همین که پا به سن گذاشتند می‌فهمند که این آخرین صورتک آنها بوده و به زودی مستعمل و خراب می‌شوند» (جمال‌زاده، ۱۳۳۳: ۱۲۵-۱۲۶).

۲-۳-۴. سیاه‌نمایی‌ها در روز اول قبر

در میان داستان‌های چوبک، تنها داستانی که جنبه آرمان‌خواهی و ظلم‌ستیزی دارد و می‌توان آن را از حیث درون‌مایه با داستان‌هایی مثل کلیدر و جای خالی سلوچ دولت‌آبادی مقایسه کرد، تنگسیر است. از تنگسیر که بگذریم داستان‌های چوبک، تماماً، «مایه» و «تم» سیاه‌نمایی داشته، زندگی سراسر درد و فلاکت‌بار مردم - طبقه متوسط به پایین - را روایت می‌کنند؛ داستان روز اول قبر در زمره این روایت‌هاست. مضاف بر آن که دیدگاه نویسنده را هم درباره موضوعات متافیزیکی مثل «خدا» و «معاد» روشن می‌سازد و به دنبال آنها، رنگ «مرگ» و «زندگی» را هم به خواننده می‌نمایاند.

در بخشی از این داستان، نویسنده دیدگاه خود درباره خدا را این گونه به یکی از شخصیت‌های

داستان فراق‌گنی می‌کند:

«... و حتی می‌بینم تو این دنیا اون همه ظلم و بی‌عدالتی میشه، زبونم لال همشو از چشم تو می‌بینم. دلم می‌خواس تو یه کاری می‌کردی که این همه بدی از مردم سر نزنه. بدی مته یه زنجیر تو گردن تمام آدم‌ها بسته شده و همه در بدی کردن به همدیگه کمک می‌کنن. با این همه پیغمبرا که فرسادی چرا باید روزبه‌روز بدی به خوبی بچربه؟ آگه تو هستی، شیطونم هس و همیشه با تو جنگ و دعوا داره. چرا دُرُسش کردی؟ من حالا تو گور خودم خوابیدم و می‌دونم که نمی‌تونم از مرگ فرار بکنم. سرنوشتم دسّ توئه؛ اما اینو می‌دونم که هر جنگی می‌شه و هر خونی که ریخته می‌شه و هر قحطی و مرضی که میاد باعث و بانیش خود تو هستی. من هر گناهی کردم خواسّ تو بوده. ما شریک گناه همدیگه بودیم. همون آدمایی که من به فرمون شازده کشتم؛ تو، تو قتل یکی یکیشون با من شریک بودی. آگه اون دختریه ناکوم و نامراد آبستن شد، تو هم توش شریک بودی. نطفه اون بچه حروم‌زاده رو من و تو با هم بسیم. چطور که شیطون می‌تونه تو تخم «نه بسم الله» با ما شریک بشه؛ اما تو نمی‌تونی؟ تو که نباس دسّ کمی از او داشته باشی» (چوبک، ۱۳۸۴: ۱۳۷).

۳. نتیجه‌گیری

مرگ و مرگ‌اندیشی در گستره ادبیات ایران - به‌ویژه دوره معاصر - یکی از مفاهیم رایج و پربسامد در آثار نویسندگان و سخنوران فارسی زبان بوده است. بر همین پایه، مقاله حاضر در بررسی و تحلیل پنج اثر در حوزه داستان معاصر، به ترتیب: بوف کور اثر صادق هدایت، دارالمجانین اثر محمدعلی جمال‌زاده، عزاداران بیل اثر غلامحسین ساعدی و بالاخره کلیدر نوشته محمود دولت‌آبادی، دیدگاه نویسندگان این آثار را درباره «مرگ» و «زندگی» به طریق زیر به دست آورد: مرگ و دغدغه‌های مربوط به آن، بازتاب فراوانی در رمان‌های امروزی ایران داشته، به طوری که کمتر نویسنده‌ای در این عهد می‌توان یافت که به این مسأله نپرداخته باشد. دیگر آنکه مرگ و جهان پس از آن، در غالب این آثار با رنگی تیره به تصویر درآمده و فلسفه آن با پوچ و هیچ‌انگاری تفسیر شده است. آنچه باعث این تصویر از مرگ شده، بیش از هر چیز، مداخله‌های فرهنگی و اجتماعی - سیاسی وقت بوده؛ با این حال رمان کلیدر (و رمان‌های شبیه به آن)، با توجه به زمینه تاریخی و حقیقی و نیز آرمانگرایی نویسنده، مرگ در راه اهداف و ارزش‌های انسانی و اجتماعی را ستوده و به «شهادت» پیوند داده‌اند.

کتابنامه

نهج البلاغه (۱۳۷۴) ترجمه: سید جعفر شهیدی، چاپ هفتم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- ابن سینا (۱۴۰۰ هـ ق) رسائل، رساله «شفا من خوف الموت». تهران: انتشارات بیدار.
- جمال‌زاده، سیدمحمدعلی. (۱۳۳۳) دارالمجانین، چاپ سوم. تهران: انتشارات نادر خلیلی.
- جورکش، شاپور. (۱۳۷۸) زندگی، عشق و مرگ از دیدگاه صادق هدایت، نگاهی نو به بوف کور و دیگر عاشقانه‌های هدایت، چاپ دوم. تهران: انتشارات نگاه.
- چوبک، صادق. (۱۳۸۴) روز اول قبر. تهران: انتشارات جامه‌دران.
- حقوقی، محمد. (۱۳۹۸) شعر زمان ما ۲ (مهدی اخوان ثالث)، چاپ هجدهم. تهران: انتشارات نگاه.
- خانمحمدی، محمدحسین؛ دهقانپور، عدالت. (۱۵ مهرماه ۱۳۹۵) «بررسی مضمون مرگ در مجموعه داستانی عزاداران بیل غلامحسین ساعدی»، کنگره بین‌المللی زبان و ادبیات. (دانشگاه فرهنگیان پردیس شهید مفتاح شهر ری)، صص ۱-۱۱.
- دوان‌پی، شولتز؛ سیدنی‌الن، شولتز. (۱۳۹۷) نظریه‌های شخصیت، چاپ سی‌ونهم. تهران: نشر ویرایش.
- دورانت، ویلیام جیمز. (۱۳۹۷) لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب‌خویی، چاپ بیست‌وهشتم. تهران: انتشارات علمی - فرهنگی.
- دولت‌آبادی، محمود. (۱۳۳۳) کلیدر، چاپ یازدهم. تهران: انتشارات فرهنگ معاصر.
- زرشناس، شهریار. (۱۳۸۷) ستاره‌هایی در ادبیات داستانی معاصر. تهران: انتشارات کانون اندیشه جوان.
- ساعدی، غلامحسین. (۱۳۴۹) عزاداران بیل. تهران: انتشارات نگاه.
- سعادت‌نیا، زهرا؛ فولادی‌سپهر، رضیه. (۱۳۹۹) «بازتاب عبث‌گرایی در آثار غلامحسین ساعدی»، پژوهشنامه ادبیات داستانی (دانشگاه رازی)، ۹ (۱)، ۶۱-۷۷.
- شریعتی، علی. (۱۳۶۸) مجموعه آثار دوازده (تاریخ تمدن). تهران: انتشارات قلم.
- صنعتی، محمد. (۱۳۸۸) (مجموعه مقالات)، درآمدی به مرگ در اندیشه غرب، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- صنعتی، محمد. (۱۳۸۲) صادق هدایت و هراس از مرگ، چاپ دوم. تهران: انتشارات مرکز.
- غفوری، علی. (۱۳۷۹) یادداشت‌هایی درباره نیپلیسم. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- کامو، آلبر. (۱۳۴۹) فلسفه بوچی، ترجمه: دکتر محمدتقی غیاثی، چاپ دوم. تهران: انتشارات پیام.
- میرصادقی، جواد. (۱۳۶۰) قصه، داستان کوتاه، رمان. تهران: انتشارات آگاه.
- هدایت، صادق. (۱۳۸۳) بوف کور. اسپهان: انتشارات صادق هدایت.
- یانگ، جولیان. (۱۳۸۸) مرگ و اصالت. ترجمه: محمدسعید حنایی کاشانی. مجله ارغنون، ۲۶ و ۲۷، ۲۹۵-۳۰۶.

References

- Camus, Albert (1955). *The philosophy of the Absurd*. Traslated by Dr. Mohammad taghi Ghyasi. Second Edition. Trans. Tehran, Payam Publications (In Persian).
- Chookbak, Sadegh (1384). *The first day in grave*. Tehran, Jamedaran Publications

- (In Persian).
- Doulatabadi, Mahmood (1333). *Kelydar*. 11th edition. Tehran. Farhang Moaser publications (In Persian).
- Durant, Will (1956), *The Pleasures of Philosophy: a Survey of Human Life and Destiny*. Simon & Schulter (In Persian).
- Ghafoori, Ali (1379). *Notes on Nihilism*, Tehran, The office in spreading the Islamic Cultrue (In Persian).
- Gholamhossein Saedi, The international conference of language and literature, university of Farhangian, *Shahid Mofateh branch*, Ray. Pp. 1-11(In Persian).
- Hedayat, Sadegh (1383). *Boof-e-Koor*. Ispahan, Sadegh Hedayat Publications (In Persian).
- Hoghoughi, Mohammad (1398), *Poetry in Our time* (Mahdi Akhavan Sales). 18th edition. Tehran, Negah publications (In Persian).
- Ibn Sina, (1400). *Theses: the a cure for the fear of death*, Tehran, Bidar publications (In Persian).
- Jamalzadeh, Seyyed Mohammad Ali (1333). *Psychiatric Hospitals*, Third edition. Tehran, Nader Khalili Publications (In Persian).
- Jourkesh, Shapoor (1378), *Life, love and death from the viewpoint of Sadegh hedayat: a new look at Boof-e-Koor and other romances of Hedayat*. Second edition. Tehran, Negah Publications (In Persian).
- Khanmohammadi, Mohamadhossein; Dehghanpour, Edalat (1395), *The etudy of the concept of deathin the series of mourners of byal* (In Persian).
- Mirsadeghi, Javad (1360). *Story, Short story, Novel*. Tehran, Agah publication (In Persian).
- Nahj-ol-Balaghe (1374), *Translated by Seyyed Jafar Shahidi*. Seventh Edition. Tehran, Science and cultural publications (In Persian).
- Saedi, Gholamhossein (1349). *Byal mourners*. Tehran, Negah Publications (In Persian).
- Sanati, Mohammad (1388). *The collection of papers, an introduction to death in western ideology*. Tehran, The organization of publications (In Persian).
- Sanati, Mohammad (1382). *Sadegh hedayat and the fear of death*. Second edition. Tehran, Markaz Publi; ications (In Persian).
- Schultz, D., & Schultz, S.E. (2016). *Theories of personality* (11 th ed.). CENGAGE Learning Custom Publishing (In Persian).
- Seadatinia, Zahra and Fooladi Sepehr, Razieh (1399). The reflection of nihilism in Gholamhossein Saedi's works. *The research papers in fictional literature*, Razi university: 9 (1), pp. 61-77 (In Persian).
- Shariati, Ali (1368). *The collection of works (the history of civilization)*. Tehran, Ghalam Publications (In Persian).
- Young, Julian (1388). *Death and Originatiy*, transklated by Mohammad Saeidi Hanaei Kashani, *Arghonoon Journal* No 26 & 27. Pp. 295-306 (In Persian).
- Zarshenas, Shahryar (1387). *Stars in the contemporary literature*. Tehran: Kanoon Andisheh Javan Publicaiton (In Persian).